

یادداشت مترجم

درستی و منطقی بودن يك استدلال نباید سبب نادیده گرفتن روی دیگر سکه و پشتیبانی آشکار یا ضمنی از مفاسد و بی‌عدالتی‌هایی شود که به خودی خود از آن منطق و استدلال درست فراتر می‌رود. سنجش دو روی این سکه می‌تواند جامعه بشری را به اندیشه وادارد و به گزینش راه حلی منطقی‌تر از هر دو، رهنمون شود. درست است که دخالت آمریکا بعنوان ابرقدرت بی‌رقیب در افغانستان و عراق، یا حتی در صربستان و سومالی و دیگر نقاط جهان برخلاف اصول حقوق بین‌الملل و در تضاد با مصالح و حاکمیت برخی کشورهای کوچکتر و ضعیفتر است، اما آیا عراق در چنگال نیرویی ددمنش و پلید و متجاوز نبود که منطقه را به آتش و خون کشیده و تنها با اتکاء بر منافع اقلیتی ۱۵ درصدی، ملت عراق را برای دهها سال به اسارت و بردگی گرفته بود؟ آیا طالبان و همدستان القاعده‌ای آنان، نماد و نمادی سیاه‌ترین تفکرات و ایدئولوژی‌ها نبودند که هدف نهایی خود را از میان برداشتن «شیعیان» می‌دانستند، انسانها و بویژه زنان را از شناخته شده‌ترین و کمترین حقوق اجتماعی و انسانی محروم می‌کردند و از دست یازیدن به هر جنایتی به بهانه خدمت به اعتقادات خود دریغ نداشتند و ندانند؟ آیا نادیده گرفتن گشتار مسلمانان در بوسنی و کوزوو تنها به این گناه که بعنوان مسلمان در تمدن مسیحی اروپا جایی نداشتند می‌توانسته توجیه پذیر باشد؟ آیا سکوت سنگین و شرم‌آور جامعه جهانی در برابر تجاوز گسترده نیروهای عراق به خاک ایران و خونریزی و آتش‌افروزی هشت ساله و در هم کوبیدن ۵۰ شهر و ۴۰۰ روستای ایران و کاربرد سلاح شیمیایی بر ضد مردمان بی‌گناه در سردشت و حلبچه و کشته و معلول شدن نزدیک به یک میلیون انسان نظامی و غیرنظامی از ایران و... قابل بخشش است؟ آری، به روی دیگر سکه نیز باید نگرست. استدلال قدرتمندان گاهی درست است، اما همیشه تابع منافعشان است؛ در حالی که حق را نباید تنها بر پایه منافع سنجید و داوری کرد.

راه حل منطقی چیست؟ فراتر از استدلال قدرتمندان چیست؟ تنها راه حل توسل به سازمان ملل متحد بعنوان مرجعی بین‌المللی است؛ سازمانی که بتواند با جلوگیری از بی‌عدالتیها و حق‌کشیها (با اراده همه دولتها) فراتر از دولتها عمل کند و برای پاسداری از حقوق ستمدیدگان بی‌درنگ از خود واکنش نشان دهد و به یاری آنان بشتابد. زیرا در سایه ضعف سازمان ملل متحد بزرگترین خطرها متوجه کشورهای کوچک خواهد بود.

کشورهای در حال توسعه و جهان سومی همراه با سازمانهای منطقه‌ای، باید در پرتو همبستگی در مجمع عمومی، اصلاحات ساختاری سازمان ملل متحد و گسترش شورای امنیت را جدی بگیرند و با پیشنهادهای منطقی و مستدل و در پرتو تفاهم و یکدستی، سازمانی نیرومند و منسجم و اصلاح شده پدید آورند؛ سازمانی که در سنجش با گردنکشان بین‌المللی ابتکار عمل را به دست گیرد و با قدرت قانونی بتواند مانع از دخالت و یکه‌تازی قدرتها شود و با چالشهای تازه در سده ۲۱ دست و پنجه نرم کند.

تنها با در کار بودن چنین مرجع بین‌المللی نیرومند و محترم شمرده شدن حقوق و قوانین بین‌المللی است که می‌توان به آینده این جهان امیدوار بود.

ما در عراق چه می‌کنیم؟

نویسنده: هوزاد زین

استاد دانشگاه بوستون آمریکا

ترجمه: تینا فریلونی سعادت

عضو هیأت علمی دانشکده علوم

سیاسی-دانشگاه آزاد اسلامی

در عراق حتی يك روز هم بی‌خبر مرگ انسانها نمی‌گذرد؛ مانند مرگ نظامیان گروه ائتلاف، دیپلماتها (نماینده مصر در عراق) و بویژه مردمان عادی و بی‌گناه. این جنگ که به خواست رئیس‌جمهوری آمریکا آغاز شده همراه با هرج و مرج در منطقه سبب شده است که اقداماتی توجیه‌ناپذیر مانند بمب‌گذاریهای لندن در ژوئیه گذشته موجه جلوه کند. جنگی که بر ضد ملت آمریکا نیز هست.

واقعیت این است که عراق کشوری آزاد شده نیست بلکه کشوری اشغال شده است. با اصطلاح «کشورهای اشغال شده» بیشتر در

جنگ جهانی دوم آشنا شدیم؛ با «فرانسه اشغال شده از سوی آلمان هیتلری» و «اروپای زیر اشغال آلمان». پس از جنگ، از مجارستان و چک اسلواکی و اروپای شرقی که از سوی شوروی به اشغال درآمده بود سخن گفتیم. نازیها و کمونیستها بسیاری از کشورها را اشغال کردند و ما آنها را آزاد کردیم.

ولی پس از آن خودمان اشغالگر شدیم. روشن است که ما عراق را از چنگ صدام حسین آزاد کردیم، ولی از خودمان نه؛ درست به همان گونه که کوبا را در ۱۸۹۸ از یوغ اسپانیایی‌ها رها ساختیم، ولی نه از سلطه خودمان؛ استبداد اسپانیا شکست خورد ولی آمریکا کوبا را به پایگاهی نظامی تبدیل کرد. این درست همان کاری است که اکنون در عراق می‌کنیم. شرکتهای بزرگ آمریکایی مانند بکتل در کوبا استقرار یافتند، به همان گونه که هالی برتون و شرکتهای نفتی در عراق. ایالات متحده با کمک همیمانان محلی خود قانون اساسی کوبا را نوشت و به آن کشور تحمیل کرد. این درست همان کاری است که دولت آمریکا برای تهیه قانون اساسی عراق با کمک گروههای سیاسی محلی انجام داده است. نه، این کارها به هیچ وجه آزاد کردن نیست، بلکه آشکارا به معنای «اشغال» است؛ اشغالی بسیار نکوهیده و زشت. به نوشته نیویورک تایمز، پس از ۷ اوت ۲۰۰۳ ریچارد سانچز (Richard Sanchez) ژنرال آمریکایی در بغداد از واکنش عراقی‌ها در برابر این اشغال احساس «نگرانی» کرد و رهبران طرفدار آمریکا در عراق نیز پیامی بدین مضمون برای ژنرال آمریکایی فرستادند: «هنگامی که شما در برابر چشم اعضای یک خانواده، پدر خانواده را دستگیر می‌کنید، و سر او را با کیسه‌ای می‌پوشانید و ناگزیر از زانو زدنش می‌کنید، به حرمت و غیرت او نزد خانواده‌اش لطمه‌ای سنگین زده‌اید؛ و این نکته‌ای است بسیار هوشمندانه.

اندکی پس از ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۳ و خیلی پیش

از روشن شدن موارد آزار و شکنجه در زندان ابوغریب، کانال خبری CBS اعلام کرد: «سازمان عفو بین‌الملل مواردی از شکنجه در عراق را که عاملان آن فرماندهان آمریکایی بودند بررسی کرد. یکی از این موارد موضوع خریسان العبالی است.

سربازان آمریکایی خانه العبالی را با شلیک‌های بی‌هدف خود ویران و او را همراه پدر ۸۰ ساله‌اش بازداشت کردند. برادرش را نیز دستگیر و مضروب کردند... و هر سه تن را با خود بردند... آقای عبالی گفته است که در بازجوییها، او را یکسره لخت کرده و به مدت یک هفته درحالی که دست و پایش را به هم بسته و کیسه‌ای بر سرش کشیده بودند، به حالت ایستاده یا زانو زده نگهداشته و جلوی خوابیدن او را گرفته‌اند. آقای عبالی به بازجویی‌هایش گفته بود: «نمی‌دانم چه می‌خواهید. من چیزی نمی‌دانم.» و سپس می‌افزاید «از آنها خواستم مرا بکشند.» ولی بازجوها پس از هشت روز او و پدرش را رها کردند... مأموران آمریکایی تا کنون به هیچ‌عنوان به درخواستهای پیگیری این پرونده پاسخی نداده‌اند...»

انجام مأموریت

چنان که می‌دانیم، سه چهارم شهر فلوجه با جمعیتی نزدیک به ۳۶۰,۰۰۰ نفر ویران شده است. ساکنان این شهر در جریان صدها مورد هجوم آمریکاییان در نوامبر ۲۰۰۴ که به بهانه پاکسازی فلوجه از گروههای تروریست و «دسیسه‌های بعثی» انجام شد، کشته شدند؛ اما این نکته فراموش شد که درست از ۱۶ ژوئن ۲۰۰۳ یعنی نزدیک به یک ماه و نیم پس از «پیروزی» در عراق و «انجام مأموریت» مورد نظر بوش، دو خبرنگار کانال Knight - Rider در مورد منطقه فلوجه چنین گزارش کردند: «در پنج روز گذشته، بیشتر ساکنان این منطقه تأکید کرده‌اند که در آنجا هیچ‌گونه دسیسه بعثی یا سنی بر ضد نظامیان آمریکایی وجود ندارد، ولی

○ نیروهای فرستاده شده به عراق که پیش از اعزام به آنها گفته بودند از ایشان بعنوان سربازان رهایی بخش استقبال خواهد شد، هنگامی که خود را در محاصره مردمانی با احساسی خصمانه می‌بینند دچار ترس و افسردگی می‌شوند و از این رو رفتارهایی بی‌اختیار از آنها سر می‌زند.

پل ولفوویتزاند.»

در حال حاضر ملت آمریکا با چنین تفکر و احساسی از سوی گروهی از سربازان که پس از بازگشت به میهن حاضر نشده‌اند دیگر بار به جهنم عراق بازگردند، روبرو است. در ماه مه ۲۰۰۳، بر پایه‌ی یک نظرسنجی اعلام شد که تنها ۱۳ درصد از آمریکاییان معتقدند جنگ به نتیجه‌ای نامطلوب رسیده است. با گذشت ۲ سال، مسائل دگرگونی بنیادی یافته است. بر پایه‌ی نتایج یک نظرسنجی منتشر شده در نیویورک تایمز به تاریخ جمعه ۱۷ ژوئن ۲۰۰۵ و شبکه خبری CBS، از دید ۵۱ درصد آمریکاییان ایالات متحده در اصل نمی‌بایست به عراق حمله می‌کرد و خود را درگیر چنین جنگی می‌ساخت. از آن پس ۵۹ درصد شهروندان آمریکایی سیاست‌های جرج بوش در مورد عراق را تأیید نمی‌کنند. نکته‌ی جالب آنکه نظرسنجی انجام شده در میان سیاه‌پوستان یا باصطلاح آمریکاییان آفریقایی تبار در مورد جنگ عراق نیز از مخالفت همیشگی ۶۰ درصدی آنان با این جنگ خبر می‌دهد.

و اما اشغال بسیار بدتر و شوم‌تر از اشغال عراق، اشغال شدن خود آمریکاست. بامداد امروز هنگامی که از خواب برخاستم، باخواندن روزنامه‌ی بامدادی این احساس به من دست داد که ما خود نیز در سرزمینی اشغال شده از سوی قدرتی بیگانه زندگی می‌کنیم. کارگران مکزیکی که می‌کوشند برای ورود به خاک آمریکا از مرز بگذرند در حقیقت جان خود را با فرار از دست مأموران اداره‌ی مهاجرت به خطر می‌اندازند. نکته یا طنز بسیار تلخ این است که این مکزیکی‌ها می‌خواهند پا به خاکی بگذارند که پیش از آنکه آمریکا آن را در ۱۸۴۸ بگیرد، از آن خودشان بوده است. این کارگران مکزیکی از دید من بیگانه نیستند، بلکه ۲۰ میلیون انسان‌اند که در ایالات متحده زندگی می‌کنند ولی از حقوق شهروندی بی‌بهره‌اند و از این رو برابر قوانین موجود در هر زمان می‌توان آنان را از خانه‌شان

اهالی شهر حاضرند برای خویشان و بستگان‌شان که زخمی یا کشته شده‌اند بچنگند، زیرا خود نیز به هنگام درگیریهای خیابانی با جویبی و تحقیر شده‌اند. زنی می‌گفت: پس از بازداشت شوهرش که سرگرم بسته‌بندی هیزم‌های خریده شده برای گرم کردن خانه‌شان بوده، آمریکاییها را عامل تروریسم می‌داند.»

به گفته‌ی همان خبرنگار:

«ساکنان عجیبی که روستایی در شمال بغداد است گفته‌اند دو تن از مزرعه‌داران منطقه همراه پنج روستایی دیگر درحالی که بی‌خبر از همه‌جا سرگرم آبیاری مزرعه‌های گل آفتابگردان و گوجه‌فرنگی و خیار خود بوده‌اند با تیراندازی آمریکاییها کشته شده‌اند.»

نیروهای فرستاده شده به عراق که پیش از اعزام به آنها گفته بودند از ایشان بعنوان سربازان رهایی‌بخش استقبال خواهد شد، هنگامی که خود را در محاصره‌ی مردمانی با احساسی خصمانه می‌بینند دچار ترس و افسردگی می‌شوند و از این رو رفتارهایی بی‌اختیار از آنها سر می‌زند: چنان که در جریان آزاد کردن Giuliana Sgre-na روزنامه‌نگار ایتالیایی در ۴ مارس ۲۰۰۵ در بغداد دیدیم که یک سرباز ایتالیایی از بخش اطلاعاتی به نام Nicola Calipari در پست بازرسی خیابانی نظامیان آمریکایی با گلوله‌ی سربازان وحشت‌زده و عصبی آمریکایی کشته شد.

خبرنگار شبکه‌ی خبری ABC در عراق چندی پیش اعلام کرد که یک گروه‌بان آمریکایی پنهانی به او گفته است: «من برای خود فهرستی خصوصی از افراد تحت پیگرد دارم. منظور او از این فهرست، کارتهای بازی مشهوری است که روی آنها عکس صدام، پسران وی و دیگر برجستگان بعثی چاپ و از سوی دولت آمریکا بعنوان «عناصر تحت پیگرد» یا «Most Wanted List» منتشر شده بود. گروه‌بان آمریکایی افزوده است که «آس‌های بازی من، جرج بوش، دیک چنی، دونالد رامسفیلد و

○ هنگامی که جنگ به پایان برسد، قربانیان شرایط جنگ-بیماریها و روان‌پریشی‌ها-افزایش خواهد یافت. پس از جنگ ویتنام، در خانواده‌ی سربازان از جنگ برگشته، نوزادان ناقص مادرزادی به دنیا آمدند که سبب آن گونه‌ای ماده‌ی سمی بسیار نیرومند (Agent Orange) بود که نیروهای آمریکایی روی ویتنامی‌ها می‌پاشیدند.

○ در جنگ نخست
خلیج فارس (۱۹۹۱) شمار
گمشدگان صدهاتن
گزارش شد، ولی چندی
پیش، بنیاد کهنه سربازان،
مرگ هشت هزار نظامی
پیشین را در طول ده سال
اعلام کرده است. دوست
هزار کهنه سرباز از ششصد
هزار نفری که در جنگ
خلیج فارس شرکت کرده
بودند از ناراحتی و آسیبهای
ناشی از کاربرد جنگ افزار و
مهمات در آن جنگ
شکایت می کنند.

وزیر دفاع ایالات متحده در نشست وزیران کشورهای عضو ناتو در بروکسل پیش از هجوم آمریکا به عراق، باید گفت که ما از آنچه دولت آن را «جنگ با تروریسم» می خوانند درک ناچیزی داریم. دونالد رامسفلد در سخنان خود خطراتی را که غرب را تهدید می کند برشمرد (به یاد داشته باشید ما هنوز از «غرب» بعنوان کلیتی مقدس سخن می گوئیم، درحالی که وقتی آمریکا در پروژه یارگیری خود برای تهاجم به عراق شکست خورد، شمار زیادی از دولتهای اروپایی (جز آلمان و فرانسه) به هر قیمت می کوشیدند برای جلب نظر دولتهای اروپای شرقی با چرب زبانی به آنها بقبولانند که تنها هدف، آزادی عراق است، درست مانند آن زمان که ما آنها را از زیر سلطه شوروی آزاد کردیم).

آقای رامسفلد در تشریح خطرهای موجود و اینکه چرا این خطرها «نامرئی» است و تشخیص دادنی نیست، منطبق به ظاهر موجه و ماندگار خود را چنین بیان کرد:

«مسائلی هست که از آنها شناخت داریم و مسائل دیگری نیز وجود دارد که می دانیم از آنها شناختی نداریم. به سخن دیگر، مسائلی هست که می دانیم در حال حاضر از آنها شناختی نداریم ولی چیزهای ناشناخته ای هم وجود دارد که از آنها بی خبریم. در همان حال مسائلی هم هست. ولی از آنها چیزی نمی دانیم و شناخت نداریم. فشرده سخن اینکه نبود دلیل، به معنی نبودن نیست و در دست نبودن دلایل کافی برای اثبات يك مسئله نمی تواند دلیل نبود آن مسئله باشد.»

خوشبختانه آقای رامسفلد هنوز زنده است تا مسئله را به ما تفهیم کند، ولی خود این شیوه تفکر بیسانگر این است که چرا دستگاه اداری بوش با ناتوانی از دستگیری عاملان رویداد ۱۱ سپتامبر، از دسامبر ۲۰۰۱ به هجوم به افغانستان و بمباران آن ادامه داد، هزاران تن را کشته و هزاران تن دیگر را ناگزیر از فرار کرده است، درحالی که هنوز نمی داند گناهکاران اصلی در

راند یا بوسیله FBI برای مدتهای نامشخص بازداشت کرد، درحالی که هیچ اصلی در قانون اساسی آمریکا برای دفاع از حقوق آنان وجود ندارد. این انسانها از دید من بیگانه نیستند، بلکه برعکس، آن گروهی که قدرت را در واشنگتن به دست گرفته اند، یعنی جورج بوش، ریچارد چنی، دونالد رامسفلد و دوستانشان بیگانه به شمار می آیند. من درحالی از خواب برخاستم که به خود می گفتم این کشور زیر فشار رئیس جمهوری است که بار نخست در انتخابات نوامبر ۲۰۰۰ در شرایطی به قدرت رسید که همه از آن آگاهند (جریانهای فلوریدا و رأی دادگاه عالی)؛ رئیس جمهوری که پس از دومین انتخابات در نوامبر ۲۰۰۴ بر اریکه قدرت باقی ماند و گرداگرد او را تندروها یا «شاهین های» گرفته اند که به هیچ رو برای مسائل و زندگی انسانها، در اینجا یا هر جای دیگر اهمیتی قائل نیستند و چه در اینجا و چه در هر نقطه دیگر جهان کمتر از هر چیز به آزادی می اندیشند و برایشان کمترین اهمیتی ندارد که بر سر خاک، آب یا فضای کره زمین که برای فرزندان و نوادگان خود خواهیم گذاشت چه خواهد آمد.

شماری از آمریکاییان با توجه به شیوه رفتار سربازان ما در عراق بر این نظرند که پاره ای مسائل چنان که باید بر مدار خود نمی چرخد و عراق واقعی همان نیست که ما در ذهن خود ساخته ایم. هر روز دروغهای تازه ای اذهان عمومی را به خود سرگرم می سازد. یکی از دروغهای شاخدار این است که همه کارهای آمریکا باید بخشوده شود زیرا ما درگیر «جنگ با تروریسم» هستیم؛ بگنیم از اینکه جنگ خود گونه ای از تروریسم است، یورش بردن به يك ملت، بازداشت افراد يك خانواده و شکنجه کردن آنان تروریسم نام دارد.

استیلا و بمباران دیگر کشورها نه تنها برای ما امنیت به بار نخواهد آورد بلکه وضع یکسره برعکس خواهد شد. با توجه به سخنان مشهور دونالد رامسفلد

کنند، به زندگی جوانان ما نیز دستبرد زده می‌شود.

ترس، تجاوز و دروغ حکومت

بی‌گمان این جنگ با گذشت دو سال و چند ماه، نه تنها در کشورهای بیگانه بلکه در خاک آمریکا نیز در آینده قربانیهای تازه‌ای خواهد گرفت. دستگاه حکومت به کسانی که می‌خواهند بشنوند می‌گوید ما از این جنگ بی‌روز بیرون خواهیم آمد زیرا درست برخلاف ویتنام کشته‌شدگان آمریکایی بسیار «اندک» بوده‌اند. اما هنگامی که جنگ به پایان برسد، قربانیان شرایط جنگ - بیماریها و روان‌پریشی‌ها - افزایش خواهد یافت. پس از جنگ ویتنام، در خانواده‌های سربازان از جنگ برگشته، نوزادان ناقص مادرزادی به دنیا آمدند که سبب آن گونه‌ای ماده سمی بسیار نیرومند (Agent Orange) بود که نیروهای آمریکایی روی ویتنامی‌ها می‌پاشیدند.

در جنگ نخست خلیج فارس (۱۹۹۱) شمار گمشدگان صدها تن گزارش شد، ولی چندی پیش، بنیاد کهنه سربازان، مرگ هشت هزار نظامی پیشین را در طول ده سال اعلام کرده است. دویست هزار کهنه سرباز از ششصد هزار نفری که در جنگ خلیج فارس شرکت کرده بودند از ناراحتی و آسیب‌های ناشی از کاربرد جنگ‌افزار و مهمات در آن جنگ شکایت می‌کنند.

با گذشت زمان اثرات اورانیوم ضعیف شده را روی دختران و پسران جوانمان که به عراق فرستاده شده‌اند خواهیم دید.

اما وظیفه ما چیست؟ وظیفه ما بیان همه حقایق است. می‌دانیم سربازان فرستاده شده به عراق نمی‌توانند ترس و تجاوز را تاب آورند زیرا به آنها دروغ گفته‌اند و هنگامی که این حقیقت را دریابند، به همان گونه که در جنگ ویتنام پیش آمد، به مخالفان حکومت تبدیل خواهند شد.

در دیگر نقاط جهان نیز از ما پشتیبانی

کجا پنهانند؛ و چرا بی‌آنکه بدانند صدام حسین چه گونه جنگ‌افزارهایی را پنهان کرده است، تصمیم گرفته است بی‌مجاز سازمان ملل متحد در مارس ۲۰۰۳ دست به حمله به عراق بزند، خون هزاران تن از افراد عادی و نظامی را بریزد و ملت عراق را در وحشت فرو برد؛ و باز چرا دولت آمریکا با شناختن تروریست واقعی و اینکه چه کسی تروریست است و چه کسی نیست صدها تن را در شرایطی در گوانتانامو بازداشت کرده است که هشت تن از آنان دست به خودکشی می‌زده‌اند.

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش سالانه ۲۰۰۵ خود درباره نقض حقوق بشر در جهان که در ۲۵ مه ۲۰۰۵ منتشر شد به روشنی اعلام کرده است که «بازداشتگاه گوانتانامو، گولاک سده ۲۱ است.» دبیرکل این سازمان، خانم ایرن خان، افزوده است: «وقتی بزرگترین قدرت در صحنه بین‌المللی، اصول و قوانین حقوق بشر را زیر پا می‌گذارد، به دیگران این اجازه را می‌دهد که بی‌شرمانه قوانین را نقض کنند، بی‌آنکه انتظار مجازات و کیفری داشته باشند.»

خانم همچنین تلاش ایالات متحده را در بی‌اهمیت جلوه دادن شکنجه رد و تأکید کرده است که آمریکاییان با به دست دادن «تعریفی تازه» و با «تحریف» می‌خواهند وجه ممنوع بودن کامل شکنجه را از میان ببرند. وی یادآوری کرده است که «شکنجه در هر جا که قاطعانه و به گونه‌ای قانونی محکوم نشود وجود خواهد داشت.» با وجود ابراز خشم و بیزارگی از اجرای شکنجه در زندان ابوغریب، براساس بیانیه سازمان عفو بین‌الملل، نه دولت آمریکا و نه کنگره ایالات متحده دستور تشکیل پرونده‌ای تحقیقی، مستقل و تحلیلی در این باره نداده‌اند.

گمان می‌رود «جنگ با تروریسم» نه تنها جنگ با ملتی بی‌گناه در کشوری بیگانه است، بلکه جنگی با ملت آمریکا نیز به‌شمار می‌رود. هنگامی که ثروت کثسور از ملت دزدیده می‌شود تا ابرثروتمندان آن را میان خود تقسیم

○ نیروی هر حکومت با وجود جنگ‌افزارهایی که به کار می‌برد یا ثروتی که هزینه می‌کند، شکننده است. هرگاه حکومتی مشروعیت خود را نزد شهروندان از دست بدهد، پایان کارش فرارسیده است.

همه اقدامات صلح آمیز برای پایان دادن به این جنگ شرکت کنیم. تلاش و کوشش ما هرگز کافی نخواهد بود.

در حقیقت تاریخ دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی را عملکرد میلیون‌ها انسان ساخته است که در ابعادی تنگ یا گسترده، در يك لحظه از تاریخ به هم پیوند می‌خورد. هدف (از این کوشش و همبستگی) پدید آوردن نیرویی است که هیچ حکومتی توان سرکوب آن را نداشته باشد.

(منبع: لوموند دیپلماتیک، اوت ۲۰۰۵)

خواهند کرد. دستگاه حکومتی آمریکا تا قیامت نخواهد توانست اعتراض دهها میلیون تن مخالف جنگ عراق در سراسر جهان در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ و همچنین همه کسانی را که هر روز به این معترضان افزوده می‌شوند نادیده بگیرد.

نیروی هر حکومت با وجود جنگ افزایشی که به کار می‌برد یا ثروتی که هزینه می‌کند، شکننده است. هرگاه حکومتی مشروعیت خود را نزد شهروندان از دست بدهد، پایان کارش فرا رسیده است. ما باید در



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی